

چکیده:

حوادث ۱۱ سپتامبر، اثر شگرفی بر سیاست خارجی آمریکا به ویژه در ارتباط با خاورمیانه به طور عام و منطقه خلیج فارس به نحو خاص بر جای گذاشت. در این ارتباط، تحلیلگران غرب علل شکل گیری و گسترش فعالیت‌های تروریستی و نیز جنبش‌های ضد آمریکایی را برآیند سه عامل می‌دانند: ۱. ماهیت استبدادی نظام‌های سیاسی در جوامع عربی؛ ۲. اندیشه‌های بنیادگرایانه ضد آمریکایی؛ ۳. محبوب نبودن سیاست‌های خاورمیانه‌ای آمریکا و حمایت بی‌قید و شرط این کشور از رژیم‌های اقتدارگرای عربی منطقه در دوران جنگ سرد. در این راستا، نو محافظه کاران آمریکا استدلال کردند که از طریق ترویج دموکراسی غربی و به دنبال آن حاکمیت نسبی‌گرای ارزشی، نشر افکار مدرن و ایجاد رفاه می‌توان ریشه‌های تروریسم را خشکاند و ماهیت «مطلق‌گرایانه» اندیشه‌های بنیادگرایانه را تضعیف نمود. بر این اساس، راهبرد دموکراسی‌سازی تحمیلی و ترویج ارزش‌های غربی در دستور کار سیاست‌گذاران آمریکایی به منظور مقابله با تروریسم قرار گرفت. شایان ذکر است که انتقادات بی‌شماری بر دموکراسی‌سازی تحمیلی آمریکا از سوی پژوهشگران منطقه و محققان غربی وارد شده است.

کلید واژه‌ها: سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا، کویت، عربستان سعودی، دموکراسی‌سازی تحمیلی، گروه‌های افراطی اسلامی و غیر اسلامی

* کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای و پژوهشگر مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال چهاردهم، شماره ۲ و ۳، تابستان و پاییز ۱۳۸۶، ص ۱۲۲-۸۷

به دنبال حوادث یازدهم سپتامبر، دولت بوش پیشبرد تغییراتی هدفمند در خاورمیانه و به تبع آن در منطقه خلیج فارس را جایگزین سیاست حفظ ثبات در منطقه کرد. برنامه آمریکا در این زمینه در چارچوب نیازهای امنیتی آن کشور است و حوزه مخصوص و دامنه عملی تغییرات، تحت تأثیر راهبرد کلان مبارزه با تروریسم تعریف و تبیین می شود. سیاست جدید امنیت ملی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، تهدیدهای تروریستی را ناشی از فقر اقتصادی، ساختار کهنه نظامهای سیاسی کشورهای عربی و ماهیت مطلق گرایانه اندیشه های بنیادگرایان اسلامی می داند. بر اساس دیدگاه بسیاری از صاحب نظران از جمله هرایر دکمچیان، عوامل فوق الذکر زمینه ساز ظهور و گسترش اسلام گرایی افراطی است. به عنوان نمونه، نماد بارز اسلام گرایی افراطی القاعده است که دارای شبکه های گسترده ای در بسیاری از کشورهاست. اما آنچه حائز اهمیت است، این است که امروز تروریسم بن لادنی و افراط گرایی اسلامی به رویارویی با آمریکا برخاسته است. در این راستا، سؤال اصلی مقاله حاضر این است که تروریسم چه تأثیری بر سیاست خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس - با تأکید بر عربستان سعودی و کویت - پس از ۱۱ سپتامبر داشته است؟ برای پاسخ به پرسش مطرح شده، این فرضیه مورد آزمون قرار می گیرد که: تروریسم یکی از علل گرایش سیاست خارجی آمریکا به دموکراسی سازی در منطقه خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر است. در راستای آزمون این فرضیه، علل ظهور و گسترش تروریسم در منطقه خلیج فارس، تأثیر تروریسم بر سیاست خارجی آمریکا از بعد انجام اصلاحات و دموکراسی سازی در منطقه خلیج فارس - با تأکید بر عربستان سعودی و کویت - بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و انتقادات وارده بر دموکراسی سازی تحمیلی آمریکا مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

الف. تروریسم در منطقه خلیج فارس

به طور کلی، آرایه تعریف واحدی از تروریسم دشوار است. علت مشکل بودن تعریف این واژه ریشه در تمایلات فرهنگی، حرفه ای یا سیاسی دارد که می تواند به شدت بر تعریف فرموله

شده تأثیر بگذارند.^۱ از این رو، تعاریف متعددی از این واژه ارائه شده است. مقاله حاضر، تعریف جانانان وایت، کارشناس برجسته تروریسم را مبنا قرار می‌دهد و نیز بین تروریسم و مبارزات آزادی خواهانه تمایز قائل می‌شود. بر اساس تعریف وایت، تروریسم عبارت است از: «اعمال خشونت نامشروع یا تهدید به آن با هدف ترساندن». موضوع اساسی در تروریسم، «اعمال خشونت آشکار» است که با شیوه‌های غیرقانونی صورت می‌گیرد. همچنین لازم به ذکر است که مبنای مقاله حاضر «تروریسم غیردولتی» است؛ یعنی اعمال خشونت نامشروع از سوی افراد و گروه‌های غیردولتی.^۲ واژه نامشروع، دال بر مرزگذاری بین تروریسم بین الملل و نهضت‌های آزادی بخش است؛ زیرا بسیاری از قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل همواره بر حقانیت و مشروعیت کاربرد زور توسط نهضت‌های رهایی بخش در سه حیطة یعنی برد با استعمار، اشغال سرزمین توسط بیگانه و تبعیض نژادی تأکید کرده‌اند.^۳ طبق نه کنوانسیون چندجانبه بین المللی (نظیر کنوانسیون‌های توکیو، لاهه، مونترال، نیویورک و...) و دو پروتکل ذی ربط، شاخص تروریسم - کاربرد خشونت نامشروع توسط افراد و گروه‌های غیردولتی - عبارت است از: اقدام بر ضد وسایل خاص حمل و نقل یا تسهیلات مشخص، اقدام بر ضد برخی اشخاص، گروگان‌گیری و استفاده از مواد یا وسایل معینی برای اهداف تروریستی. بر این اساس، گروه‌های افراطی اسلامی و غیراسلامی نظیر القاعده در منطقه خلیج فارس همواره از خشونت نامشروع - طبق نه کنوانسیون چندجانبه بین المللی و دو پروتکل ذی ربط - به منظور نیل به اهداف خود استفاده می‌کنند.^۴ در این راستا، ریشه‌ها و بسترهای شکل‌گیری تروریسم در منطقه خلیج فارس، سازمانها، گروه‌های افراطی و حملات آنها در منطقه خلیج فارس که شواهد بارزی از کاربرد خشونت نامشروع است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شکل‌گیری فعالیتهای افراطی در منطقه خلیج فارس، برآیند عوامل داخلی و خارجی است. در خصوص عامل داخلی به تأثیر سیاست‌های ایالات متحده در دوره جنگ سرد بر ظهور و یا تشدید فعالیتهای تروریستی در منطقه می‌توان اشاره نمود. همچنین ماهیت استبدادی نظام‌های سیاسی در کشورهای عربی و اندیشه‌های بنیادگرایانه از جمله عوامل داخلی زمینه‌ساز شکل‌گیری و گسترش فعالیتهای افراطی هستند. عوامل فوق‌الذکر در ادامه تبیین

خواهد شد.

سیاستهای ایالات متحده و تروریسم

در تاریخ معاصر خاورمیانه، انگلیس و ایالات متحده آمریکا به ترتیب سیاستهای این منطقه را شکل داده‌اند. سیاستهای مخرب انگلیس به منظور تأمین منافع ملی اش به تقسیمات ارضی غیر واقعی و در نتیجه ایجاد دولتهای تصنعی منجر شد. از این رو، امروزه دولتهای عربی و غیر عربی منطقه بدون داشتن مشکلات جدی در نظر گرفته نمی‌شوند. متعاقب اتخاذ این سیاستها، شاهد بروز بحرانها، جنگهای متعدد و پراکندگیهای قومی و مذهبی در منطقه در نیمه دوم قرن بیستم بودیم. حضور ایالات متحده در منطقه متعاقب عقب‌نشینی انگلیس از منطقه در سال ۱۹۷۱، موجب بروز مشکلات و تنش بیشتری شد. سالیان متمادی، تقاضاهای مردم منطقه برای دموکراسی به منظور تأمین منافع ایالات متحده - همان‌گونه که رهبران آمریکا به آن اخیراً اذعان کرده‌اند - فدای حفظ ثبات شد. بیش از سه دهه است که ایالات متحده حفظ ثبات را هدف خود قرار داده است. این امر به توقف تلاشهای دموکراتیزه شدن کمک شایانی نموده است. لازم به ذکر است که سیاست ثبات جویی آمریکا در دوران جنگ سرد بر سه محور راهبردی استوار بود: ۱. کنترل منابع انرژی؛ ۲. پایان دادن به روند صلح اعراب - اسرائیل؛ و ۳. عدم جذب کشورهای منطقه به سوی شوروی سابق.

به منظور رسیدن به اهداف فوق، سیاست خارجی آمریکا به دو شکل اصلی نمایان شد: حمایت از رژیمهای اقتدارگرای منطقه و حضور نظامی.^۵ انتقال تسلیحات، حمایت دیپلماتیک و اقتصادی آمریکا نقش مهمی را در بقای حکومتهای اقتدارگرای منطقه پس از جنگ اول خلیج فارس داشت که از این رهگذر، ثبات منطقه حفظ می‌شد. این رژیمها به دلیل دارا بودن اختیارات کافی قادر به سرکوب داخلی بودند و به گروههای مخالف اجازه نمی‌دادند که در یک فضای باز سیاسی رقابت کنند. در واقع، توزیع دموکراتیک قدرت در نظامهای عربی منطقه وجود نداشت. در نتیجه چنین سیاستهایی، امروزه بسیاری از اعراب ایالات متحده را

در مورد به تعویق افتادن آزادسازی سیاسی مقصر می دانند. از این رو، برخی از تحلیلگران غرب ریشه تنفر نسبت به آمریکا را به این امر - حمایت‌های بی قید و شرط آمریکا از رژیم‌های عربی منطقه - نسبت می دهند.

همچنین سیاست‌های آمریکا در منطقه در اوایل دهه ۱۹۸۰ نقش مهمی را در فراهم نمودن شرایط مقدماتی برای گسترش افراط‌گرایی ایفا نمود. به عنوان مثال، ایالات متحده از گروه‌های افراطی سنی علیه ارتش شوروی سابق در افغانستان و همچنین از آنها به عنوان ابزاری برای محدود کردن نفوذ انقلاب اسلامی ایران استفاده کرد. نتیجه این سیاست‌ها، امروزه ظهور طیفی از گروه‌های تروریستی مانند القاعده، ارتش اسلامی عدن و به طور کلی تروریسم جدید است. حمایت آمریکا از طالبان در افغانستان - طی جنگ شوروی با افغان‌ها - به القاعده فرصت سازماندهی، عضوگیری و آموزش در اواسط دهه ۱۹۹۰ به منظور آمادگی برای اقدام در سراسر جهان را داد.^۶ در این خصوص ساموئل هانتینگتون بیان می کند: «میراث جنگ عبارت بود از وجود جنگجویان ماهر، اردوگاه‌های آموزش، تسلیحات نظامی و لجستیکی، شبکه گسترده مناسبات فردی و سازمانی در جهان اسلام و از همه مهم‌تر، کسب نوعی احساس قدرت و اعتماد به نفس پس از کامیابی گذشته و تمایل شدید به کسب پیروزی در آینده. از نظر این افراد جهاد توانسته بود یک ابرقدرت یعنی شوروی را به زانو درآورد. پس آن توانایی مقابله با رژیم‌های فاسد یا حتی آمریکا را نیز خواهد داشت.»^۷ بنابراین، سیاست‌های آمریکا بروز موج جدیدی از افراط‌گرایی مذهبی را موجب شد؛ افراط‌گرایی مذهبی به علت نارضایتی‌های اجتماعی - سیاسی، واکنش منفی عمومی علیه حضور نظامی آمریکا و مداخله این کشور در امور داخلی ملت‌های منطقه پدید آمد.

همچنین آمریکا به منظور حفظ ثبات همواره از رژیم صهیونیستی به عنوان یک وزنه تعادل در برابر قدرتهای منطقه‌ای پشتیبانی کرده است. در طول دهه‌های متمادی، ایالات متحده یک «میانجی منصف» در منازعه اعراب - اسرائیل نبوده است. سیاست جانبدارانه آمریکا، حمایت‌های دیپلماتیک، مالی و نظامی آمریکا از رژیم صهیونیستی و نیز نگرش تحقیرآمیز این کشور به فلسطینیان تنفر زیادی را در بین مردم منطقه ایجاد کرده است.

ناکامی آمریکا در ایفای نقش یک میانجی منصف بدین معناست که احساس تنفر اعراب روز به روز در حال افزایش است. در واقع، یأس و حرمان فزاینده اعراب، عامل شتاب دهنده مهمی در گرایش به سوی افراط گرایی و تلاش برای به دست آوردن حقوق خود از طریق نبرد مسلحانه و یا حتی گاهی اوقات از طریق فعالیت تروریستی است.^۱ دلیل دیگر خشم و تنفر اسلام گرایان افراطی از جمله بن لادن را در جنگ دوم خلیج فارس باید جستجو کرد. ایالات متحده از صدام حسین حمایت می کرد تا در برابر رژیم ضد آمریکایی ایران موازنه برقرار کند. فقط پس از تجاوز صدام حسین به کشور همسایه ثروتمند نفتی اش، کویت، بود که ایالات متحده علیه او اقدام نمود. طی جنگ خلیج فارس علیه صدام، آمریکا از کشور عربستان سعودی به عنوان یک پایگاه نظامی استفاده کرد. بن لادن و گروههای همفکر او این امر را به عنوان یک هتک حرمت و توهین نابخشودنی نسبت به سرزمین مقدس اسلامی تلقی کردند. تحریم علیه عراق، دلیل دیگر تنفر و خشم نسبت به ایالات متحده است. این تحریمها چهار روز پس از تجاوز عراق به کویت در ۶ آگوست ۱۹۹۰ وضع شدند. این تحریمها که به منظور واداشتن مردم عراق به خلع ید صدام حسین بود، تأثیر زیادی بر کیفیت زندگی مردم گذاشت. پس از بازدیدهای زیاد، بنیاد کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) اعلام کرد که میزان مرگ و میر کودکان عراقی زیر ۵ سال در جنوب و مرز عراق دو برابر شده که بیشتر در نتیجه تأثیر جنگ دوم خلیج فارس و تحریمها بوده است.^۲ در مقاله پیش روی، همچنین به گروههای تروریستی که به دلیل سیاستهای ایالات متحده و نیز عوامل داخلی نشأت گرفته از منطقه ظهور کرده اند، اشاره خواهد شد.

۲. ماهیت نظام سیاسی و تروریسم

نظام سیاسی از جمله عواملی است که می تواند نقش مهمی در شکل دهی گرایشهای مخالف یک نظام داشته باشد. چنانچه در یک حکومت، نخبگان سیاسی حاکم تقاضای افراد و گروههای خواهان مشارکت در نظام سیاسی را غیرقانونی تلقی نمایند و آنها را نادیده بگیرند، تعارض ایجاد می شود و بحران مشارکت شکل می گیرد. افرادی که به طور مسالمت آمیز

امکان دسترسی به قدرت را ندارند، ایجاد گروههای سیاسی و نظامی مخالف را به عنوان راه حلی برای تغییر وضع موجود مورد توجه قرار می دهند. بحران مشارکت مذکور دارای یکی از سه شکل زیر است:

۱. نخبگان حکومتی ممکن است معتقد باشند که به تنهایی حق حکومت کردن دارند و تقاضای مشارکت سیاسی دیگر گروههای اجتماعی را نامشروع پندارند. به عنوان مثال، پادشاهان با تکیه بر سنت تاریخی و یا یک «اسطوره مدنی» با هرگونه تقسیم قدرت مخالفت می کنند. رژیمهای پادشاهی کشورهای حوزه خلیج فارس نمونه ای از آن هستند؛

۲. همچنین ممکن است نخبگان سیاسی، قدرت را متعلق به طبقات اجتماعی خاصی بدانند که این افراد از لحاظ اجتماعی در «اقلیت» هستند. در واقع، گروه قومی خاصی که بر نظام سیاسی حاکم است، از واگذاری قدرت به دیگر گروههای قومی خواهان مشارکت در نظام سیاسی اجتناب می کند. رژیم پیشین عراق تحت حکومت صدام حسین نمونه ای از آن بود که اقلیت سنی بر اکثریت شیعه حکومت می کردند و با سرکوب مانع از مشارکت آزاد شیعیان می شدند؛

۳. زمانی که نخبگان از واگذاری بخشی از قدرت سیاسی به گروههای اقلیت که خواهان مشارکت سیاسی هستند، اجتناب کنند.

در سه شکل فوق الذکر زمینه های بروز بحران مشارکت فراهم می شود.^{۱۰} بنابراین، در چنین شرایطی هدف از ترور و ایجاد گروههای تروریستی را می توان تلاش نخبگان سرکوب شده دانست که برای مشارکت در قدرت به مبارزه برخاسته اند. هدف اصلی این گروهها به چالش کشیدن اقتدار رژیم حاکم است. در واقع، احساس سرکوب شدید از سوی دولت، عدم امکان مشارکت سیاسی و وجود گردش نخبگان، استفاده از ترور (خشونت) را به عنوان یک راه حل در جهت تحقق مشروع تقاضای افراد مطرح کرده است.^{۱۱} لازم به ذکر است که در مقابل، اغلب دولتهای خاورمیانه و از جمله کشورهای عربی منطقه خلیج فارس نیز توانایی قابل ملاحظه ای در خنثی نمودن یا سرکوب تقاضای احتمالی که برای آزادسازی سیاسی از جانب گروههای اجتماعی گوناگون مطرح می شود، از خود نشان داده اند. در واقع، این امر

همان مصداق «تروریسم دولتی داخلی»^(۱) است.^{۱۲}

از حیث طبقه بندی انواع دولتهای غیردموکراتیک خاورمیانه، رژیمهای پادشاهی منطقه خلیج فارس در جایی میان نظامهای انحصاری (دیکتاتوریهایی استبدادی) و فراگیر (دولتهای مبتنی بر شیوه های توده ای و ایجاد یک اسطوره) قرار دارند. این دولتهای پادشاهی که اقتدارگرا هستند، برای حفظ قدرت بر ترکیبی از زور و نهادهای اداری (مانند گارد ملی و بوروکراسی) متکی هستند. شیخ نشینهای خلیج فارس، اردن و مراکش را می توان در این دسته جای داد. در این شیخ نشینها، مشارکت خاندانها و گروههای قبیله ای - به غیر از افراد متعلق به خاندان سلطنتی - محدود شده است.^{۱۳} با وجود این، با بروز بحرانهای ناشی از مشکلات «تحصیلدار» بودن (متکی بودن دولت به درآمدهای نفتی)، بحرانهای سیاسی و مطرح شدن تقاضا برای مشارکت سیاسی و نیز تغییرات جهانی، تلاشهایی جهت آزادسازی سیاسی از سوی دولت انجام می شود. اما باید توجه داشت که مشارکت سیاسی آزاد و واقعی برای مدت طولانی پی گیری نشده و سیاستهای اقتدارگرایانه بلافاصله پس از پایان بحران دوباره برقرار شده است.^{۱۴} علاوه بر نوع نظامهای سیاسی رژیمهای عربی منطقه خلیج فارس - همان طور که در سطور بالا توضیح داده شد - که می توانند عاملی مؤثر در به چالش کشاندن رژیمهای حاکم از سوی افراد خواهان آزادسازی سیاسی باشند، می توان به تأثیر آزادسازی اقتصادی بر مشروعیت سیاسی این رژیمها اشاره نمود. این امر گروههای مخالف را به سوی به چالش کشیدن اقتدار رژیم حاکم رهنمون کرده است. از اواسط دهه ۱۹۸۰، سیاست تعدیل ساختاری، که خود شامل دو برنامه هم زمان خصوصی سازی و محدود کردن مداخلات دولت در قیمت گذاری و تخصیص منابع می شود، در کشورهای عربی به اجرا درآمد. این اصلاحات از یک سو، پویاییهای گسترده ای را در سطح جامعه فراهم آورده و از سوی دیگر، چالشهایی را برای رژیمهای حاکم و مشروعیت سیاسی آنها ایجاد کرده است.^{۱۵} از جمله می توان به اثر آزادسازی اقتصادی در کاهش مشروعیت این رژیمها و متعاقب آن، ایجاد گروههای مخالف اقتدار حاکم از جنبه فرهنگی اشاره کرد. بر این اساس، رژیمهای طرفدار

آزادسازی به حمایت از نظامهای ارزشی بیگانه که برای جوامع عرب و مسلمانان نامناسب است، متهم شده اند. در اینجا چنین تصور می شود که اصلاحات اقتصادی در هر حال تهاجم فرهنگی غرب را برای سرکوب هنجارها و ارزشهای سنتی مردم به ارمغان خواهد آورد. القاعده و گروههای بنیادگرای اسلامی در کویت بر این مورد تأکید زیادی داشته اند.^{۱۶} خلاصه آنکه، بیش از ربع قرن است که بر جهان عرب و از جمله بر منطقه خلیج فارس گونه ای یگانه از نظامها وجود دارند که به صورت خودخواهانه حکومت می کنند. اگرچه این حکومتها رعایت جنبه های ظاهری تکثرگرایی سیاسی را یدک می کشند، آمادگی پذیرش اصل انتقال مسالمت آمیز قدرت را ندارند. از این رو، برخی کارشناسان معتقدند که حیات سیاسی کشورهای عربی در شمار نقاط خطرناک یا احتمالاً بیش از هر نقطه دیگر جهان آمیخته به کنش و واکنشهای خشونت آمیز حاکمان و معارضان خواهد بود. تروریسم برآیند حیات سیاسی در این کشورهاست.^{۱۷}

۳. بنیادگرایی اسلامی و خشونت

ظهور رژیم بنیادگرای افراطی طالبان و عملکرده آن در افغانستان، گسترش عملیات نظامی گروه القاعده و در نهایت حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بمب گذاری هولناک در میان عزاداران عاشورا و سایر اقدامات گسترده خشونت بار علیه مراکز غیرنظامی در عراق (۲۰۰۴)، توجه تحلیلگران خارجی و منطقه ای را به کاربرد خشونت در میان اسلام گرایان جلب کرد. در واقع، توسل گسترده برخی از جنبشهای اسلام گرا به خشونت و عملیات تروریستی در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، تحولی مهم در تاریخ فعالیت های اسلام گرایان محسوب میشود؛ چرا که این بار غیرنظامیان هدف قرار می گیرند.^{۱۸} بر این اساس، بخش پیش روی برخی از دیدگاههای اصلی بنیادگرایان اسلامی را تشریح می کند؛ چرا که این دیدگاهها بر اندیشه بن لادن و برخی گروههای اسلام گرا تأثیر گذاشته است. در بخش آتی نیز به سازمانها و گروههای افراطی در منطقه خلیج فارس اشاره خواهد شد.

بیش از مطرح کردن افکار و آرای بنیادگرایان اسلامی، باید جریان اصلاح طلبی دینی را که با سید جمال الدین اسدآبادی آغاز می‌شود، از بنیادگرایی اسلامی تفکیک نمود؛ چراکه عدم تمایز این دو گروه از هم، از خطاها و لغزشهای غیرقابل اغمازی است که دارای عوارض منفی و سردرگمی‌های زیانباری می‌باشد. سید جمال و پیروان او نظیر محمد عبده درصدد بودند که با مایه‌ها و جهت‌گیریهای عقلی، فلسفی، اجتهادی و متناسب با مقتضیات زمان به احیاء و بازسازی تفکر دینی و تصحیح جهان بینی مسلمانان بپردازند؛ در حالی که سه اصل مهم اندیشه‌های بنیادگرایان عبارتند از: محدود بودن اندیشه و رفتار در حدود فقط کتاب و سنت، قصور فهم و درک نوع انسان از پی بردن به همه چیز و بی فایده بودن فعالیتهای ذهنی، و لزوم پرهیز از هر فکر و کار نو.^{۱۹}

بنیادگرایی اسلامی فرایندی است که در پی احیای ارزشهای سنتی و نوعی واکنش اجتماعی - دینی نسبت به تهدیدهای تحمیل شده توسط فرایند جهانی شدن است. آنچه که باعث واکنش بنیادگرایان در برابر فرهنگ غرب می‌شود، تهدیدی است که نسبت به شیوه زندگی، ارزشها و عقاید آنها توسط هژمون غرب و فرایند مدرنیته صورت می‌گیرد. در باور بنیادگرایان، فرهنگ جهانی کفرآمیز نه تنها سرزمینهای غیراسلامی بلکه دنیای اسلام را هم آلوده کرده است.^{۲۰} از دیدگاه دیوید زیدان، عرضه تصویری منفی و نامطلوب از جهان معاصر از ویژگیهای بنیادگرایان اسلامی است. از نظر آنها، جوامع کنونی به خاطر نقض قطعیات اخلاقی، ترویج بی بند و باری جنسی و بینشهای سکولاریستی و کفرآمیز، جوامع جاهلی مدرن محسوب می‌شوند. آنها بر ضرورت مقاومت در قبال سیاستهای شیطانی و غیرخدایی چنین نظامهایی تأکید می‌کنند. به عقیده او، بنیادگرایان افراطی از اصطلاحاتی همچون جاهلیت، تکفیر و جهاد به منظور توجیه عملیات نظامی و اقدامات خشونت‌آمیز خود علیه رژیمهای غاصب استفاده کرده و با انجام عملیات انتحاری به عنوان وسیله مشروع علیه دشمنان خود به تروریسم دامن می‌زنند.^{۲۱} از دیدگاه زیدان، هدف اصلی از نبرد در اندیشه بنیادگرایان بدین شرح است: این نبرد به منظور احیای احکام اسلامی و نیز به منظور پایان

دادن به ریشه های داخلی ضعف و انحطاط»^(۱) مسلمانان آغاز می شود. سپس در قالب مقابله با رژیم های حاکم بر جوامع مسلمانان تداوم و پس از آن، به دشمنان خارجی آنان به ویژه آمریکا و اسرائیل تسری می یابد. بر این اساس، بنیادگرایان تلاش برای احیای احکام اسلامی را آغاز کرده و سپس به مخالفت با رژیم های دست نشانده، جوامع فاسد و قدرتهای خارجی می پردازند و این مراحل یک چرخه کامل را تشکیل می دهد. از نگاه افرادی چون بن لادن، تنها راه جبران جریحه دار شدن غرور و احساس اندوه مسلمانان «خونریزی» است که آخرین نمود بارز آن حادثه ۱۱ سپتامبر در دو شهر نیویورک و واشنگتن بود.^(۲) همچنین از نظر زیدان، بنیادگرایان تفسیری جدید از مفاهیم اسلامی مانند: جاهلیت، تکفیر، جدایی و ترک جمع، جهاد و عملیات استشهادی ارایه می دهند. به عنوان نمونه، از نظر آنان جاهلیت در شرایط کنونی شامل حال جوامعی است که به خاطر عمل نکردن به احکام شریعت، در مقابل حاکمیت خداوند «خروج»^(۳) کرده اند. بر این اساس، همه جوامع غربی، سازمانهای بین المللی و رژیم های حاکم بر جوامع اسلامی، جاهلی هستند و مورد تکفیر (اعلام رسمی ارتداد) واقع می شوند.^(۴) از دیدگاه او، بنیادگرایان افراطی در تفسیر معنای جهاد پا را از تلاش تدریجی برای بهسازی جامعه (محدود ساختن زور برای اقدام دفاعی در مقابل متجاوز) فراتر نهاده اند و معتقدند که جهاد یعنی عمل تهاجمی خشونت آمیز. جهاد از نگاه اسامه بن لادن و این تیم، یک فریضه دینی و پاسخ به کفر بزرگ تر است. بن لادن آمریکا را کفر بزرگ تر تلقی می کند. بنیادگرایان افراطی سنتهای خوارچ و اسماعیلیان در خصوص عملیات انتحاری را احیاء کرده و آن را وسیله ای مشروع در جهاد (علیه دشمنان خود) قلمداد می کنند. حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در این راستا قابل توجیه است که توسط اعضای گروه القاعده انجام پذیرفت.^(۵)

-
1. Decadence
 2. Rebellion

ب. سازمانها و گروههای افراطی در منطقه خلیج فارس

بزرگ‌ترین شبکه تروریستی در منطقه خلیج فارس القاعده است. القاعده توسط اسامه بن لادن در سال ۱۹۸۸ تقریباً در پایان جنگ افغانستان تأسیس شد. القاعده از سازمانی به نام «مکتب الخدمت» برگرفته شده است. هدف سازمان مذکور، جذب، به کار گماشتن و اداره نمودن هزاران داوطلبی بود که در بین سالهای ۱۹۸۹-۱۹۷۹ از سراسر جهان اسلام به منظور مبارزه در کنار مجاهدان محلی علیه ارتش شوروی سابق گرد آمده بودند.^{۲۵} متعاقب پایان جنگ و عقب‌نشینی ارتش شوروی سابق از سرزمین افغانستان، القاعده به عنوان یک سازمان مستقل با ساختار شبکه‌ای شروع به فعالیت کرد.^{۲۶} سازمان القاعده یک شبکه پیچیده، منعطف و پویاست و به لحاظ عملیاتی و مالی مرکزیت خاصی ندارد و مبتنی بر ارتباطات پراکنده به لحاظ جغرافیایی است.^{۲۷} هدف اصلی القاعده تأسیس نظام‌هایی در سراسر جهان است که مطابق با قوانین اسلامی عمل کنند. نخست در کشورهای اصلی مسلمانان نظیر: عربستان سعودی، مصر، پاکستان، اندونزی و سپس در جاهای دیگر. همچنین القاعده تلاش می‌کند در کشورهایی که دارای اقلیتهای مسلمان زیادی هستند، خودمختاریهای اسلامی ایجاد کند؛ همچون فیلیپین و تایلند. افزون بر این، سازمان مزبور سعی کرده است با بهره‌برداری از احساس بیگانگی و تنهایی مهاجران مسلمان سراسر جهان، آنها را به بازگشت به ارزشهای شناخته شده اسلام متقاعد کند. نقطه اوج این نگرش به مهم‌ترین عامل قدرت مسلمانان یعنی خلافت قدرتمند اسلامی تعبیر می‌گردد؛ خلافت اسلامی جایگاه مسلمانان را به وضعیت والا و برتر خود که در گذشته از آن برخوردار بودند، برمی‌گرداند.^{۲۸} در واقع، القاعده خود را به عنوان نماینده همه مسلمانان که «موجودیت تفکیک‌ناپذیری»^(۱) را تحت عنوان «امت اسلامی»^(۲) تشکیل می‌دهند، تلقی می‌نماید. فعالیت‌های گروه القاعده الگوی جدیدی از جنگ را ارائه کرد. این الگوی جدید همانا به کارگیری خشونت افراطی علیه کسانی است که به عنوان مخالفان ایدئولوژی بنیادگرایی

1. Indivisible Entity
2. Islamic Umma

اسلامی تلقی می‌شوند.^{۲۹} القاعده کل جهان را عرصه مشروع جهاد با بهره‌گیری از تروریسم به طور کلی و حملات انتحاری به طور خاص، می‌داند.^{۳۰} سازمان القاعده در ۲۴ آوریل ۲۰۰۲، اعلامیه‌ای با عنوان «حکم قهرمانان و مشروعیت عملیات آنان در نیویورک و واشنگتن» صادر کرد^{۳۱} که در این اعلامیه، آنان توجیهی شرعی برای کشتن شهروندان اریه می‌دهند.^{۳۲} در بخشی از آن آمده است: «القاعده، ایالات متحده آمریکا، جوامع غربی، یهودیان و حکومت‌های اسلامی - از همه مهم‌تر پادشاهی عربستان سعودی - را که به عنوان کافر و فاسد تلقی می‌کند، هدف قرار داده است.»^{۳۳} به طور کلی، اهداف سازمان القاعده عبارتند از: تأسیس خلافت اسلامی در جهان اسلام با همکاری گروه‌های افراطی اسلامی، سرنگونی رژیم‌های غیراسلامی در کشورهای اسلامی، اخراج آمریکایی‌ها و غیرمسلمانان از کشورهای اسلامی به ویژه از سرزمین مقدس عربستان سعودی و افزایش ایجاد تنفر عمومی از آمریکا به دلیل اعمال نفوذ در مسایل فلسطین و عراق. به منظور تعقیب این اهداف، القاعده از طریق شبکه‌های جهانی با گروه‌های بنیادگرای اسلامی در سراسر جهان پیوندهایی را برقرار کرده است. از جمله این گروه‌ها می‌توان به جهاد مصر به رهبری ایمن الظواهری، جنبش جهاد اسلامی اریتره، گروه الاتحاد الاسلامیه در سومالی، جماعت اسلامی مصر، جنبش اسلامی ازبکستان، گروه حرکت المجاهدین پاکستان و غیره اشاره کرد.^{۳۴} طبق کنوانسیون‌هایی که در سطور بالا ذکر شد، مهم‌ترین حملات ارتباط داده شده به شبکه مذکور عبارتند از:

- بمب گذاری مارس ۲۰۰۴ در ایستگاه راه آهن مادرید که به ۱۱ سپتامبر اروپا مشهور شد. در این حمله تقریباً ۲۰۰ نفر کشته و بیش از ۱۸۰۰ نفر زخمی شدند؛

- بمب گذاری می ۲۰۰۳ در سه محوطه مسکونی در ریاض عربستان سعودی؛

- ماشین بمب گذاری شده و نیز یک تلاش ناموفق در تیراندازی به هواپیمای جت

اسرائیلی از طریق موشک‌های بمب افکن در نوامبر ۲۰۰۲ در کنیا؛

- حمله اکتبر ۲۰۰۲ به یک کشتی فرانسوی در ساحل یمن؛

- بمب گذاری‌های متعدد در پاکستان در بهار ۲۰۰۲، انفجار یک تانکر سوخت خارج از

کنیسه در تونس در آوریل ۲۰۰۲، حمله به ساختمان تجارت جهانی و پنتاگون توسط ۴ هواپیمای ربوده شده آمریکایی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بمب گذاری کشتی نیروی دریایی آمریکا در اکتبر ۲۰۰۱، بمب گذاریهای سفارتخانه های آمریکا در نیروبی (کنیا) و دارالسلام (تانزانیا) در آگوست ۱۹۹۸. همچنین القاعده به انجام یا هدایت گروههای همفکر خود به این حملات مظنون است: حملات انتحاری در کازابلانکا (مراکش) در می ۲۰۰۳، بمب گذاری کلوب شبانه در اکتبر ۲۰۰۲ در بالی (اندونزی)، و بمب گذاری مرکز تجارت جهانی در سال ۲۵. ۱۹۹۳

۱. سایر گروههای اسلامی و غیر اسلامی افراطی در منطقه خلیج فارس

علاوه بر عربستان سعودی که خاستگاه بنیادگرایی اسلامی در منطقه خلیج فارس است، کشورهای دیگر منطقه که در آنها فعالیتهای افراطی به درجات مختلف وجود دارد، عبارتند از: کویت، عراق، یمن و بحرین. القاعده فعالیتهای محدودی در کویت داشته است و بسیاری از اعضای فعال کویتی القاعده توسط نیروهای امنیتی دستگیر شده اند. در هر صورت، فعالیتهای محدود القاعده در این کشور نشان می دهد که تروریسم همچون حرکت خزنده ای است که می تواند به سرعت در نقاط مختلف پخش گردد. شایان ذکر است که مقامات کویتی تا اندازه ای مردد هستند که در خصوص حضور القاعده در این شیخ نشین در انتظار عمومی صحبت کنند.^{۳۶} به طور کلی، فعالیتهای القاعده در کویت بدین شرح بوده است: عده ای که تحت نفوذ اسلام گرایان هستند و توسط شیخ حمود شعوبی رهبری می شوند، مخالف پادشاهی و نفوذ غرب در این شیخ نشین هستند و با این شبکه ارتباط دارند. در پی انتقاد شدید شیخ ناصر الصباح (عضو خاندان سلطنتی و وزیر سابق نفت و اطلاعات) از احزاب اسلام گرای کویتی در الشرق الاوسط در اکتبر ۲۰۰۱، بیشتر گروههای اسلام گرای معتبر کویتی همچون جامعه احیای میراث اسلامی،^(۱) ارتباط آشکار خود را با القاعده قطع کردند. اما پیروان شیخ الشعوبی چنین نکردند. همچنین شایان ذکر است که به علت زیر بنای ضعیف

1. The Society for Revival of Islamic Heritage

القاعده در این کشور، اعضای کویتی القاعده بیشتر اقدام به ترور افراد خارجی می کنند تا بدین طریق موجب بیرون راندن سرمایه گذاران خارجی و بی ثباتی پادشاهی شوند.^{۳۷} به عنوان نمونه، اعضای کویتی القاعده یک مهندس کانادایی را که در پایگاه هوایی احمد الجبرکار می کرد، در اکتبر ۲۰۰۱ به قتل رساندند. آنها این اقدام را به منظور انتقام گرفتن از حکومت کویت در حمایت از حمله آمریکا به افغانستان انجام دادند. علاوه بر موارد فوق که بیان شد، در حال حاضر در کویت اسلام گرایان افراطی خواهان «اجرای شرع»^(۱) به عنوان تنها منبع قانون گذاری از طریق تجدید نظر قانون اساسی هستند تا تفکیک جنسیت در کلاسهای دانشگاه حتمی شود، تفریح عمومی تحریم شود و حقوق سیاسی زنان تکذیب گردد. به طور کلی، گروههای اسلام گرای افراطی در کویت عبارتند از: «گروه سلفیون»^(۲)، «گروه اخوت مسلمانان»^(۳) و «سلفیهای علمی».^{۳۸}

گروههای افراطی در عراق نیز عبارتند از: انصار الاسلام (تشکیل شده در دسامبر ۲۰۰۱)، جماعت التوحید و الجهاد (القاعده در عراق، شبکه سنی ابومصیب الزرقاوی)، جیش انصار السنی (بر اساس اعلام وزارت امور خارجه ایالات متحده آمریکا) و سرانجام، بر اساس اعلام «سایت لبنان آزاد»^۴، گروههای افراطی در عراق عبارتند از: نیروهای شبه نظامی (میلیشیای) حزب کمونیست، جنبش اسلامی کردستان، نیروی شبه نظامی (میلیشیای) حزب سوسیالیست، حزب دموکراتیک کردستان، اتحاد میهنی کردستان.^{۳۹} بر اساس اعلام همین سایت، گروههای افراطی عربستان عبارتند از: گردان مؤمنان، جهاد اسلامی در حجاز، جنبش اسلامی شبه جزیره عربستان برای تغییر (جناح جهاد)، جماعت العدل العلمیه و جنبش برای تغییر اسلامی، بیره های خلیج فارس، القاعده و شاخه های اسلام گرای آن. این شاخه ها عبارتند از: البرکت، سازمان انسان دوستانه الوفا، بنیاد بین المللی نیکوکاری و بنیاد جهانی رهایی.^{۴۰} در یمن نیز گروههای افراطی عبارتند از: ارتش اسلامی عدن - ایان و مردان

1. Implementation of Shari'ah
2. The Salafis
3. The Muslim Brotherhood Group
4. Freeclebanon.org

قبیله ای یمن.^{۴۱} در بحرین نیز می توان به جبهه اسلامی برای آزادسازی بحرین (بر اساس اعلام وزارت خارجه آمریکا)^{۴۲} اشاره نمود. بنابراین، همان طور که در سطور بالا تبیین شد، امروزه تروریسم بن لادنی و جنبشهای آمریکاستیز به رویارویی با آمریکا برخاسته است. در ادامه، تأثیر تروریسم بر سیاست خارجی آمریکا در منطقه خلیج فارس - با تأکید بر عربستان سعودی و کویت - پس از ۱۱ سپتامبر تبیین خواهد شد.

ج. تروریسم و دموکراسی سازی در منطقه خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر (بررسی موردی: عربستان سعودی و کویت)

حوادث ۱۱ سپتامبر اثر شگرفی بر سیاست خارجی آمریکا به ویژه در ارتباط با خاورمیانه برجای گذاشت. حملات یازده سپتامبر حاوی اعلام این هشدار برای زمامداران آمریکا بود که حمایت از حفظ وضع موجود در خاورمیانه و زیر منطقه آن، خلیج فارس، چه پیامدهای وحشتناکی ممکن است برای این کشور به همراه داشته باشد.^{۴۳} همان طور که تبیین شد، تحلیلگران غرب علل شکل گیری فعالیتهای تروریستی از جمله حوادث ۱۱ سپتامبر را به ماهیت استبدادی نظامهای سیاسی منطقه، محبوب نبودن سیاستهای خاورمیانه ای آمریکا در نزد مردم این جوامع و اندیشه های بنیادگرایانه آمریکاستیز نسبت می دهند. براساس این دیدگاه، نظامهای اقتدارگرا در جوامع عرب فضایی را پدید آورده اند که القاعده و دیگر گروههای ستیزه جو قادرند از آن در جهت جلب حمایت مردم بهره برداری کنند. همچنین چنین تحلیل شد که فقدان آزادی سیاسی در این جوامع امکان ترویج افکار مدرن را سد کرده است. در عین حال، رابطه نزدیک و اشنگتن با رژیمهای غیر دموکراتیک عرب منطقه موجب سرخوردگی بیشتر اعراب از اوضاع کنونی شده است.^{۴۴} بدین ترتیب، دولت بوش که تا پیش از حملات یازده سپتامبر تلاشهای مربوط به ملت سازی و ترویج دموکراسی را بیش از حد آرمان گرایانه و در تعارض با منافع آمریکا تلقی می کرد، در چارچوب شرایط پدید آمده پس از حوادث ۱۱ سپتامبر تغییر موضع داد.^{۴۵} البته این امر بدین معناست که راهبرد مذکور در دولت بوش، در راستای تأمین منافع امنیتی این کشور در منطقه

فوق‌الذکر مطرح شده است. نومحافظه‌کاران آمریکا این‌گونه استدلال کردند که از طریق ترویج دموکراسی غربی و به دنبال آن حاکمیت نسبی‌گرای ارزی (به‌عنوان یکی از ویژگی‌های دموکراسی لیبرال)، نشر افکار مدرن و ایجاد رفاه می‌توان ریشه‌های تروریسم را خشکاند و ماهیت «مطلق‌گرایانه» اندیشه‌های بنیادگرایانه را تضعیف نمود. بر این اساس، راهبرد دموکراسی‌سازی اجباری و ترویج ارزشهای غربی در دستور کار سیاست‌گذاران آمریکایی به منظور مقابله با تروریسم قرار گرفت. در همین جا ضروری است که تعریف دموکراسی و شاخصهای آن بیان گردد. در دوره معاصر مفهوم اصلی این ایدئولوژی - دموکراسی - برابری همگان در حوزه سیاسی و حقوقی است. از نظر اخلاقی، دموکراسی بر اصل نسبت ارزشها استوار است. شاخصهای اصلی دموکراسی نیز عبارتند از: تفکیک قوا، مشارکت فعالانه انجمنها، وجود گروههای مستقل و احزاب مختلف، انتخابات آزاد، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی اقتصادی و ایجاد فرصت برابر برای شهروندان به منظور داشتن فعالیت اقتصادی مستقل از دولت، قوه قضاییه مستقل، تسامح مذهبی، احترام به حقوق زنان، آزادی اجتماعات و ابراز عقاید گروههای مخالف.^{۴۶} در این ارتباط، نمادها و تجلی‌های اتخاذ راهبرد اشاعه دموکراسی در سیاست خارجی آمریکا عبارتند از: راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲، راهبرد امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۶) به‌عنوان سند بازبینی و نوسازی شده راهبرد امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۲)، سخنان مقامات مختلف آمریکایی در خصوص اتخاذ سیاست اشاعه دموکراسی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر و طرح خاورمیانه بزرگ. بر این اساس، نخست جایگاه مبارزه با تروریسم و سیاست اشاعه دموکراسی غربی در راهبرد امنیت ملی آمریکا در سالهای ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶، سخنان مقامات مختلف آمریکایی در خصوص اتخاذ سیاست اشاعه دموکراسی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر مورد بررسی قرار خواهند گرفت. در ادامه، تأثیر فشارهای خارجی و سیاست نوین آمریکا به منظور مقابله با تروریسم بر تسریع تغییرات تدریجی دموکراتیک در عربستان سعودی و کویت - به‌عنوان نمونه‌های موردی - پس از ۱۱ سپتامبر تبیین خواهد شد.

۱. تروریسم و راهبرد امنیت ملی آمریکا

اگرچه زمامداران کاخ سفید پیش از بوش نیز بر اهمیت مبارزه با تروریسم تأکید کرده بودند، حملات یازده سپتامبر عملاً راهبرد مبارزه با تروریسم را به اولویت نخست سیاست خارجی آمریکا تبدیل کرد. بنابراین، رابطه میان راهبرد مبارزه با تروریسم و طرح دموکراتیزه کردن خاورمیانه شایسته بررسی و تأمل است.^{۴۷} در این راستا، می توان به راهبرد امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۲ و ۲۰۰۶) پس از ۱۱ سپتامبر اشاره کرد. راهبرد امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۲) بیش از آنکه متوجه قدرتهای بین المللی متقارن باشد، برای مقابله با تهدیدها و بازیگران نامتقارن طراحی و تدوین شده است. مبارزه با تروریسم و جلوگیری از گسترش سلاحهای کشتار جمعی، مرکز نقل این راهبرد را تشکیل می دهد. بر اساس سند فوق الذکر، یکی از راهکارهای مقابله با تروریسم اشاعه دموکراسی و طرح خاورمیانه بزرگ است. شایان ذکر است که بر خلاف سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۰۲ که در آن اشاعه دموکراسی یکی از اهداف راهبردی آمریکا عنوان شده بود، در سند سال ۲۰۰۶ این امر به منظور مقابله با تروریسم به عنوان مهم ترین عامل مورد تأکید قرار گرفته است. در این سند، حرکت به سوی «دموکراسی مؤثر»^(۱) به منظور نیل به امنیت و تضمین ثبات مبنا و اصل قرار گرفته است. در ضمن، تأکید به عمل آمد که این امر در چارچوب تأمین منافع ملی آمریکاست و حسب شرایط می تواند تحت الشعاع ملاحظات خاص قرار گیرد.^{۴۸} علاوه بر ذکر راهبرد امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۶ و ۲۰۰۲)، می توان به اظهارات مقامات کاخ سفید به طور مستقیم به عنوان شاخص دیگر تغییر نگرش طراحان سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر نیز اشاره نمود. کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه ایالات متحده، در مقاله ای تحت عنوان «چرا ترویج آزادی تنها مسیر واقع بینانه به سوی امنیت است؟» در روزنامه واشنگتن پست ۱۱ دسامبر ۲۰۰۵ اظهار می کند: «ما در دوران ویژه ای زندگی می کنیم؛ تجربه هایی که از این دنیای جدید داریم ما را به این نتیجه می رساند که امروزه «ماهیت رژیمها» بیشتر از توزیع بین المللی قدرت اهمیت دارد. اما منطقه ای از جهان از هر منطقه دیگری اضطرابی تر است؛ چرا که خصلت

رژیمهای آن مشکلات متعددی را به وجود می آورد. کمبود آزادی در خاورمیانه بزرگ، زمینه مساعدی برای پرورش ایدئولوژی نفرتی خصومت آمیز فراهم می آورد که سبب می شود مردم بمبهای انتحاری به خود بسته و هواپیماها را در ساختمانها بکوبند. وقتی شهروندان این منطقه قادر نباشند تا از طریق فرایند سیاسی آزاد منافع خود را پیگیری کرده و نارضایتیهای خود را بر طرف سازند، ناامیدانه به تاریکیها عقب نشینی می کنند و طعمه مردان خبیث با نقشه های خشونت آمیز می شوند.^{۴۹} او در این مقاله درباره رابطه میان منافع امنیتی و آرمانهای دموکراتیک آمریکا بیان می کند: «هرگونه تلاش برای کشیدن خطوط منظم و مشخص میان منافع امنیتی و آرمانهای دموکراتیک ما، واقعیتهای جهان امروز را به طور صحیح نخواهد توانست منعکس کند. حمایت از رشد نهادهای دموکراتیک در تمامی کشورها نوعی اوج گیری تخیل اخلاق گریزانه نیست، بلکه تنها پاسخ واقع بینانه به چالشهای کنونی است. در دوران کنونی پیامدهای عدم اقدام از خطرات اقدام سنگین تر است؛ نمی توان دست روی دست گذاشت و کاری نکرد. اگر قرار است مکتب «واقع بینی» واقع بینانه باشد، باید به این نکته توجه کند که ثبات در نبود دموکراسی «ثباتی کاذب» است و اینکه ترس از تغییر استنباطی مثبت در سیاست نیست. بنابراین، حفظ شرایط موجود در منطقه ای که بستر ساز فعالیت های تروریستی است، نمی تواند به مصلحت باشد.»^{۵۰} همچنین می توان به سخنرانی جورج دبلیو بوش در دانشگاه پرینستون این کشور اشاره نمود. او به ضرورت تغییر جهت سیاست خارجی آمریکا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر اذعان می کند: «به مدت ۶۰ سال، آمریکا دموکراسی را فدای ثبات در منطقه کرد. اما ما به «هیچ یک از آنها» دست نیافتیم. اما اکنون زمان خاتمه این سیاست فرا رسیده است.»^{۵۱}

۲. مبارزه با تروریسم و اشاعه دموکراسی از چشم انداز نومحافظه کاران آمریکا

با به قدرت رسیدن «نومحافظه کاران» در آمریکا، سیاستهای جهانی این کشور به شدت ملهم از مبانی فکری موسوم به «نومحافظه کاری» است. نومحافظه کاران بر تغییر از طریق اجبار و «دموکراسی سازی غیر داوطلبانه»^(۱) به عنوان یکی از راههای خشکاندن ریشه های

تروریسم تأکید می‌کنند. این رویکرد از سه اصل نشأت گرفته است: ۱. رویکرد امپراتوری لیبرالیستی؛ ۲. دیدگاه علل توسعه نیافتگی جهان اسلام و عرب (برنارد لوئیس)؛ و ۳. رویکرد تخریب سازنده. رابرت کوپر، مشاور ارشد تونی بلر، معتقد است که به منظور مقابله با بحرانهای موجود در جهان پس از جنگ سرد و ۱۱ سپتامبر؛ از جمله، به منظور مبارزه با تهدیدهای تروریستی ضروری است که غرب و به ویژه ایالات متحده در قالب یک امپراتوری لیبرالیستی در امور داخلی کشورهای ضعیف و در حال فروپاشی که «دولتهای ماقبل مدرن» نامیده می‌شوند، مداخله کند و با عمل سزارین دولت - ملت سازی را در این گونه کشورها به انجام برساند و دموکراسی مورد نظر خویش را به هر شکل ممکن، ولو ناخواسته و تحمیلی، به منظور مقابله با ارزشهای ضد غربی - ضد آمریکایی و تفکرات افراطی مستقر سازد. نکته قابل توجه که در این خصوص می‌بایست مطرح نمود، این است که به اعتقاد نومحافظه کاران آمریکا «امپریالیسم لیبرال» به معنای حضور اخلاق در سیاست نیست. نومحافظه کاران خود را لیبرال‌هایی معرفی می‌کنند که با واقعیت برخورد کرده‌اند. بر این مینا، آنها بر این باورند که این ابرقدرت نظامی نیز - ایالات متحده - باید دموکراسی مورد نظر خویش را در خاورمیانه، گرچه ناخواسته و تحمیلی، به منظور مقابله با تفکرات افراطی پیاده سازد.^{۵۲} اصل دوم رویکرد دموکراسی سازی اجباری بر اساس دیدگاه برنارد لوئیس، مورخ و استاد مطالعات اسلامی دانشگاه پرینستون در آمریکاست. وی حوادث ۱۱ سپتامبر را در قالب نفرت جهان اسلام و عرب از حوزه تمدن غرب به دلیل توسعه نیافتگی تفسیر می‌کند. از دیدگاه او، سیاست سنتی هنجار سازی و سپس تخریب و تغییرات بنیادین می‌بایست رها شود و سیاست برهم زدن نظم موجود و سپس ایجاد هنجارها، ساختارها و قواعد جدید باید از طریق قوه قهریه در راهبرد امنیت ملی به عنوان اساس سیاست گذاری پس از ۱۱ سپتامبر قرار گیرد.^{۵۳} اصطلاح «تخریب سازنده» که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر متداول شد، به معنای تخریب - برهم زدن نظم موجود - و استقرار نظم جدید است. از دیدگاه محافظه کاران جدید، باید نظم منطقه خاورمیانه را از طریق برکندن یک نظام سیاسی در منطقه متحول کرد. سپس نظم لیبرالی مطلوب را به منظور مقابله با فعالیتهای افراطی به سراسر منطقه تعمیم داد. عراق برای این نقش ویژه در

راهبرد کلان امنیت ملی آمریکا انتخاب شد تا آزمایشگاه پیاده نمودن رویکرد «تخریب - هنجارسازی» نومحافظه کاران در خاورمیانه به طور عام و منطقه خلیج فارس به نحو خاص باشد. اما در نهایت، این امر مسجل شد که تحقق دموکراسی از طریق زور و اجبار امکان پذیر نیست.^{۵۴}

۳. مبارزه با تروریسم و بیانیه پایانی اجلاس گروه هشت

محققان غربی در اوایل قرن بیست و یکم بر این امر اذعان کردند که غرب به نحو عام و ایالات متحده به شکل خاص با سه گزینه محتمل روبه رو است: ۱. حفظ وضعیت موجود؛^(۱) ۲. ایجاد تغییرات وسیع و فراگیر؛^(۲) ۳. ایجاد تغییرات تدریجی با حفظ مشارکت دولتهای منطقه از طریق لیبرالیزه کردن نظامهای مستبد در منطقه (استبداد لیبرال).^(۳) اتحادیه اروپا و وزارت خارجه آمریکا بر گزینه سوم تأکید کردند. دولتهای غربی نیز رویکرد سوم را به حمله نظامی و تغییرات دفعی و آنی ترجیح داده اند. اما نومحافظه کاران با اعتقاد به رویکرد دموکراسی سازی اجباری و ایجاد تغییرات دفعی و آنی روش دوم را انتخاب نمودند. لازم به ذکر است که «طرح خاورمیانه بزرگ تر» ایالات متحده نیز به دلیل گرایش به تغییرات گسترده در منطقه در گزینه دوم می گنجد. از دیدگاه آتلانتیک گرایان - به تبعیت از نظرات فرید ذکریا - آزادی و لیبرالیسم مقدم بر دموکراسی است و بدون تغییر در انگاره ها و رفتارهای سنتی در جوامع شرقی، دموکراسی و برگزاری انتخابات منجر به تشکیل دولتهای دموکراتیک غیر لیبرال همچون ونزوئلا خواهد شد. در واقع، ترویج مستقیم دموکراسی از طریق حمایت از روندهای انتخاباتی می تواند اسلام گرایان افراطی نظیر حامیان تفکرات القاعده را روی کار آورد. بنابراین، از آنجایی که الگوی لیبرال دموکراسی در کوتاه مدت میسر نیست و الگوی دموکراسی غیر لیبرال نیز نامطلوب تلقی می شود، تنها گزینه مقدور ولی نامطلوب «استبداد لیبرالیستی» است که در آن نظامهای سیاسی خودکامه به لیبرالیزه کردن صحنه های

1. Status Quo Preservation
2. Pervasive Change
3. Liberal Autocracy via Gradual Change

اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مبادرت می‌ورزند تا ضمن حفظ ثبات و امنیت، مانع از استقرار دموکراسی‌های غیرلیبرال شوند.^{۵۵} از این رو، پس از انتشار «طرح خاورمیانه بزرگ‌تر» در روزنامه الحیات تازمان تشکیل اجلاس گروه ۸ در آمریکا (۹-۸ ژوئن ۲۰۰۴) شاهد عکس‌العمل‌های گوناگونی در خصوص این طرح بودیم. اتحادیه عرب، کشورهای منطقه، سازمانهای دولتی و غیردولتی در حوزه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و همچنین دولتهای اروپایی با انتقاد از این طرح آن را غیرملی و تحمیلی نامیدند.^{۵۶} در این راستا در بیانیه پایانی اجلاس گروه ۸ که در ۹ ژوئن ۲۰۰۴ منتشر شد، بر انجام اصلاحات - و نه تغییرات گسترده - در تعامل با دولتهای حاکم بر منطقه تأکید شد. به عنوان نمونه، در بند ۳ این بیانیه چنین آمده است: رهبران گروه ۸ خود را به همکاری با دولتها و مردم منطقه خاورمیانه متعهد می‌دانند. این مشارکت بر اساس همکاری واقعی با «دولتهای» منطقه و همچنین بر اساس همکاری با نمایندگان بخش تجاری به منظور تقویت و حمایت از آزادی، دموکراسی و رفاه برای همگان استوار است. و یا در ذیل بند ۵ آمده است: حمایت از اصلاحات در تعامل با «دولتها»، رهبران بخش اقتصادی و جوامع مدنی در یک فرایند مشارکتی خواهد بود.^{۵۷}

۴. تغییرات تدریجی دموکراتیک در منطقه خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر

با توجه به توضیحات ذکر شده در بخشهای پیشین، از یک سو ۱۱ سپتامبر را می‌توان نقطه عطفی در خصوص ضرورت استقرار دموکراسی در منطقه خاورمیانه تلقی نمود، از سوی دیگر، نقض فاحش حقوق بشر و اصول دموکراسی است و به دولت عمده قابل نقد است: ۱. بمباران اماکن غیرنظامی در افغانستان و عراق، و اعمال دور از اخلاق سربازان آمریکایی در زندان ابوغریب عراق؛^{۵۸} ۲. استانداردهای دوگانه بوش در امر اشاعه دموکراسی؛ کشورهای اقتدارگرا ولی دوست آمریکا در خاورمیانه به طور عام و در منطقه خلیج فارس به طور خاص بر مبنای «دیپلماسی خصوصی»^(۱) به گسترش دموکراسی و تغییرات تدریجی در جوامع خود تشویق شدند. اما، کشورهای غیردوست و چالشگر آمریکا به منظور گسترش هرچه زودتر ماهیت و محتوای دموکراسی در جوامع خود مورد تهدید واقع شدند. به عنوان نمونه، از

دیدگاه آمریکا کشورهایی مانند عربستان، قطر، امارات، عمان، اردن، کویت و بحرین به رغم فقدان برخورداری از اصول دموکراتیک از دوستان آمریکا هستند و در فرایند اصلاحات تدریجی قرار دارند. به طور کلی، آمریکا این کشورها را تشویق به انجام تغییرات تدریجی می‌کند؛ چرا که کشورهای فوق‌الذکر نظم بین‌الملل آمریکایی را به چالش نمی‌کشند. اما گرچه جمهوری اسلامی ایران در خصوص معیارهای دموکراسی و حقوق بشر از کشورهای فوق به مراتب جلوتر است، دشمن آمریکا محسوب می‌شود.^{۵۹} به هر حال، پس از ۱۱ سپتامبر تحت تأثیر فشارهای آمریکا و سیاست نوین این کشور که تابع راهبرد کلان مبارزه با تروریسم است، تا اندازه‌ای تسریع تغییرات دموکراتیک در عربستان سعودی و کویت مشاهده می‌شود. لازم به ذکر است که نقش عوامل داخلی را برای پیشبرد روندهای دموکراتیک نیز نمی‌توان نادیده انگاشت. از جمله اقدامات کشورهای منطقه در ارتباط با پیشبرد روندهای دموکراتیک که در راستای انطباق با اوضاع و شرایط خاص پس از ۱۱ سپتامبر است، عبارتند از: تصویب قانون اساسی جدید از طریق برگزاری همه‌پرسی در قطر که بر اساس آن در سال ۲۰۰۴ یک مجلس ۴۵ نفره که دو سوم اعضای آن منتخب مردم بودند، تشکیل گردید. البته قانون اساسی جدید قطر نیز قدرت مطلقه را در اختیار امیر کشور، شیخ حمد بن خلیفه آل ثانی، قرار داده است. با وجود این، رویداد اخیر یک جهش بزرگ برای کشوری به شمار می‌رود که در دهه ۸۰ مظهر دیکتاتوری بوده است.^{۶۰} همچنین بحرین در سال ۲۰۰۲ نظام امارتی را به نظام پادشاهی مشروطه تغییر داد. این اقدام به لحاظ ساخت قدرت سیاسی، تغییر محسوسی در کشور ایجاد نکرد، اما به لحاظ حقوقی فرض را بر این گذاشت که «امیر» دیگر حاکم مطلق نیست، بلکه پادشاهی به طور مشروطه است که باید در چارچوب قانون اعمال حاکمیت کند.^{۶۱}

۴-۱. تغییرات تدریجی دموکراتیک در عربستان سعودی

اصلاحات در عربستان متأثر از عوامل داخلی و خارجی است. از جمله عوامل داخلی که اصلاحات را ضروری می‌کند، به طور فهرست‌وار عبارتند از: مشکلات اقتصادی و کاهش نرخ

رفاه عمومی،^{۶۲} رشد طبقه متوسط و ظهور عقاید متنوع مذهبی متفاوت با تفسیر رسمی مذهب.^{۶۳} با وجود این، نقش عوامل خارجی و فشارهای ناشی از آن نیز در امر اصلاحات مؤثر بوده اند. شاهزاده ترکی بن الفیصل در مقاله ای در الشرق الاوسط در ارتباط با تحولات جدید بین المللی و فشارهای خارجی می نویسد: «ما اصلاح می شویم و یا سقوط می کنیم»، در چنین فضایی است که عربستان برای «بقا» نیازمند اصلاحات است.^{۶۴} به عنوان نمونه، سخنرانی جورج بوش در ۶ نوامبر ۲۰۰۳ با عنوان «استعداد ملی برای دموکراسی» بر تأکید آمریکا برای تقویت اصلاحات سیاسی در عربستان دلالت می کند^{۶۵} و یا می توان به فشارهای برخی از سناتورهای آمریکا در قبال مسایل عربستان اشاره نمود. سناتور جوزف لیبرمن، سناتور جوزف بیدن و جان کری، نامزد دموکرات ها در انتخابات ریاست جمهوری، همواره دولت عربستان را برای تقویت اصلاحات تحت فشار گذاشته اند. کری در سخنرانی ۲۷ مه ۲۰۰۴ در سیاتل، به روابط آمریکا و عربستانی که تغذیه کننده ایدئولوژیک و مالی القاعده باشد، اعتراض کرد. کری مدعی بود که نباید رژیم را که حامی تروریست ها و الگویی از عدم تسامح است، تقویت کرد.^{۶۶} روند اصلاحات اجتماعی - فرهنگی در عربستان تا سال ۲۰۰۱ بطئی و آرام بود و بیشترین توجه امیر عبدالله در حد فاصل سالهای ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ معطوف به اصلاحات اقتصادی بود که از جمله مهم ترین دستاوردهای این دوره، اصلاح ساختار تعرفه های گمرکی، سپردن بخشی از صنایع مهم دولتی مانند برق، پتروشیمی و مخابرات به بخش خصوصی و توجه جدی به حل مشکلات تجاری بین کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و همکاری با اوپک برای حفظ قیمت پایه نفت بود. اما حادثه ۱۱ سپتامبر شرایط نوینی را برای عربستان به وجود آورد که یکی از پیامدهای آن توسعه روند اصلاحات اقتصادی و شتاب گرفتن اصلاحات اجتماعی و فرهنگی است. امیر عبدالله اصلاحات گام به گام را تسریع نموده و حوزه عمل آن را از اصلاحات اقتصادی به حوزه های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و دینی گسترش داده است.^{۶۷}

ملک عبدالله در سال ۲۰۰۲ انجام گفتگوهای ملی برای اصلاحات را یک ضرورت دانست و گروهی از روشنفکران، اساتید دانشگاه و روحانیون میانه رو را مأمور کرد تا با تشکیل

جلساتی به ارایه دیدگاه‌های مشورتی خود به دولت بیردازند. در اولین نشست این گروه که در نیمه اول سال ۲۰۰۳ برگزار گردید، برخی توصیه‌ها به امیرعبدالله و دولت عربستان ارایه شد که عبارتند از: ۱. لزوم لغو تبعیض علیه برخی مذاهب و گروه‌ها از جمله شیعیان و اصحاب صوفیه؛ ۲. اجازه توزیع آزادانه کتابهای ویژه این مذاهب، حفظ آثار اسلامی و جلوگیری از تخریب و نابودسازی این آثار؛ و ۳. ضرورت قانونمند کردن جامعه و توجه به حقوق اساسی انسانها. در چارچوب این توصیه‌ها، امیرعبدالله برخی از آزادیهای مذهبی به اقلیتهای دینی را مجاز شمرد. همچنین برکناری تندروها از امامت مساجد و توجه به مناطق شیعه نشین در این زمره است.^{۶۸} به طور کلی، از جمله اقدامات مهم دولت سعودی در ارتباط با پیشبرد روندهای دموکراتیک که در راستای انطباق با اوضاع و شرایط خاص پس از ۱۱ سپتامبر است، عبارتند از: تأسیس «مرکز گفتگوهای ملی» در سال ۲۰۰۲، جهت ارایه دیدگاه‌های مشورتی روشنفکران، اساتید دانشگاه و روحانیون میانه‌رو به دولت به منظور انجام اصلاحات در عربستان، تأسیس یک سازمان مستقل حقوق بشر در این کشور در مه ۲۰۰۳، تأسیس انجمن روزنامه نگاران سعودی در ۲۴ فوریه ۲۰۰۳، تصویب تغییراتی در نظام نامه مجلس شورا توسط پادشاه فهد در ۲۹ نوامبر ۲۰۰۳ مبنی بر افزایش اختیارات مجلس و اینکه مجلس می‌تواند طرح‌ها را بدون تصویب مقدم از جانب پادشاه مورد بحث قرار دهد.^{۶۹} همچنین می‌توان به تصویب متن «جامع منشور اصلاح مقام و منزلت عرب» توسط دولت عربستان در ژانویه ۲۰۰۲ اشاره نمود. منشور تأکید می‌کند که دولتهای عربی نیازمند اصلاحات داخلی و افزایش مشارکت شهروندان در امور سیاسی می‌باشند و جهان عرب باید بکوشد به سوی دموکراتیک شدن گام بردارد.^{۷۰}

۴-۲. تغییرات تدریجی دموکراتیک در کویت

اصلاحات در کویت متأثر از عوامل داخلی و خارجی است. مهم‌ترین عامل داخلی در این خصوص تقاضاهای نمایندگان مجلس این کشور به ویژه تقاضاهای دو گروه اسلامی میانه‌رو و لیبرال است. با وجود این، نقش عوامل خارجی و فشارهای ناشی از آن نیز در امر

تسریع اصلاحات پس از ۱۱ سپتامبر مؤثر بوده‌اند.^{۷۱} از جمله این تأثیرات برگزاری انتخابات شورای شهر در سال ۲۰۰۳ بود. در این انتخابات با وجود آنکه زنان کویتی در انتخابات حق رأی نداشتند، دوزن در شورای شهر منصوب شدند. همچنین می‌توان به اقدامی بسیار مهم در سال ۲۰۰۵ اشاره نمود. مجلس کویت حق رأی و نامزدی زنان در انتخابات را تصویب نمود و برای اولین بار زنان این کشور صاحب حق رأی شدند.^{۷۲} اقدام دیگر کویت در ارتباط با اصلاحات، تفکیک میان مقام نخست‌وزیری و ولیعهدی جهت کاستن از نقش خانواده حاکم بوده است. نمایندگان مجلس کویت معتقد بودند که در اختیار داشتن پست نخست‌وزیری از سوی سعد عبدالله، ولیعهد کویت، مانع از انجام مسئولیتهای قانونی نمایندگان در استیضاح از وی و دیگر اعضای قدرتمند حاکم می‌شد. سه روز قبل از برگزاری دهمین انتخابات مجلس کویت در جولای ۲۰۰۳، افراد عالی رتبه خانواده صباح در کاخ دسمان، محل استقرار امیر کویت، در اجلاس مهمی تصمیم گرفتند که پست نخست‌وزیری از ولیعهدی تفکیک شود. براین اساس، سعد عبدالله به عنوان ولیعهد باقی ماند و شیخ احمد الصباح، وزیر امور خارجه و معاون نخست‌وزیر به عنوان نخست‌وزیر انتخاب شد. اهمیت اجلاس دسمان در این بود که اولین پاسخ به انتقادهای و تقاضاهایی است که سالیان متمادی وجود داشت و حداقل سه بار در سالهای ۱۹۷۶، ۱۹۸۶ و ۱۹۹۶ منجر به انحلال مجلس شد. علاوه بر تقاضاهای مکرر نمایندگان مجلس، اوضاع حساس منطقه و ضرورت تسریع روند اصلاحات نیز در انجام این امر مؤثر بود؛ چراکه در این شرایط جدیدی که پس از ۱۱ سپتامبر بر منطقه حاکم شده است، استمرار رویارویی دولت و خانواده حاکم با مجلس خطراتی را متوجه کویت می‌کرد.^{۷۳} انعطاف خانواده صباح در کاستن تدریجی از اختیارات خود و میدان دادن به شیخ احمد الصباح برای تشکیل دولت جدید، جهت اصلاحات سیاسی در کویت را می‌تواند تغییر دهد. بدین معنا که جهت اصلاحات سیاسی در کویت به سوی تغییر تدریجی ساختار قدرت و افزایش مشارکت عمومی، به ویژه پذیرش نقش سیاسی زنان سوق پیدا می‌کند؛ جهتی که دولت کویت سعی دارد تا آن را تحت کنترل خود داشته باشد و مانع رشد جریان‌های افراطی هم در میان اسلام‌گرایان سنی و هم غرب‌گرایان شود. در واقع، این روش همان رویکرد

«اروپاییان» یعنی انجام اصلاحات - و نه تغییرات گسترده - با مشارکت دولتهای منطقه است. از این رو، نخست وزیر کویت، شیخ صباح الاحمد، از مسئولان آمریکایی خواست که طرح مورد نظر خود یعنی طرح خاورمیانه بزرگ تر را بر این کشور تحمیل نکنند. (همان طور که در سطور پیشین بیان شد، این طرح مبنی بر تغییرات گسترده در منطقه بدون در نظر گرفتن شرایط خاص هر کشور است.) وی در این ارتباط اظهار کرد: «مردم اصلاحاتی را که از درون کشور سرچشمه نگرفته باشد، نخواهند پذیرفت. کویت با ایجاد تغییر و اصلاح در جامعه مخالف نیست. اما به شرط اینکه تغییر و تحول از میان مردم نشأت گرفته باشد.»^{۷۴}

د. انتقادهای وارده بر دموکراسی سازی تحمیلی آمریکا

سعی بر آن بوده است که در مقاله حاضر چرایی اتخاذ رویکرد دموکراسی سازی در سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر با «نگاهی از بیرون» تبیین گردد. این امر به معنای دفاع از اقدامات این کشور نیست، بلکه انتقادهای بی شماری بر آن وارد است. مهم ترین و بنیادی ترین آنها تشریح خواهد شد. نخست آنکه، تغییرات دموکراتیک باید از درون کشورهای منطقه نشأت بگیرد. نمی توان آن را از خارج تحمیل کرد و برایش دستور العمل نوشت. پدیده ملت - دولت سازی موضوعی بنیادی است که از درون جوامع شکل می گیرد. دموکراسی سازی ارتباط مستقیم با فرهنگ سیاسی یک کشور دارد. این پدیده در آلمان، کره و ژاپن صورت گرفت، ولی در جوامع چند قومی، چند نژادی و چند فرهنگی ممکن است با مشکل مواجه شوند. نمونه آن عراق است؛ یعنی اگر نیروی خارجی بخواهد بدون اینکه تاریخ و یا فرهنگ آن کشور را بداند، اصلاحاتی ایجاد کند، منازعاتی پیش می آید. در این خصوص، می بایست بیان کرد که در کشورهای خلیج فارس، بافت قبیله ای الگوی دموکراسی غربی را امکان پذیر نمی سازد. مدل دموکراسی غربی بر اساس نظام شهروندی است. در حالی که ما در جوامع عرب حاشیه خلیج فارس شاهد بافت قبیله ای هستیم. همچنین یکی از الزامات استقرار دموکراسی، اقتصاد باز و بخش خصوصی است. اما در تمام کشورهای عربی منطقه خلیج فارس، اقتصاد تک محصولی نفت حاکم است. آنها دولتهای رانتی یعنی دولتهای

توزیع کننده نفت هستند. بدین معنا که مردم مالیات نمی دهند تا دولت موظف به پاسخگویی، باشد. چگونه می توان در یک کشور رانتیر دموکراسی ایجاد کرد؟ دموکراسی باید از درون جامعه نشأت بگیرد. ما نمی توانیم آن را مانند یک کالا به جامعه ای وارد کنیم. همچنین، در خصوص انجام برخی اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی تحت تأثیر فشارهای آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، می بایست گفت که در عربستان دیکتاتوری حاکم است. آیا ایجاد یک شورای مشورتی در کنار پادشاه و یا اعطای شناسنامه به زنان به معنای استقرار دموکراسی است؟

انتقاد دوم مربوط به «طرح خاورمیانه بزرگ تر» آمریکاست: این طرح از دیدگاه آمریکایی و بدون مشاوره و رایزنی با دولتهای منطقه فراهم شده است؛ طرحی تحمیلی است که از بیرون مطرح شده است، ویژگیهای فرهنگی- اجتماعی این منطقه را مورد ملاحظه قرار نداده است. طرح مذکور هدف نهایی و مدینه فاضله را که دولتها و کشورهای منطقه باید به سمت آن حرکت کنند، غرب و به طور مشخص ایالات متحده آمریکا مطرح می کند؛ تأکید بر ساختارها و نهادهایی است که در حال حاضر وجود ندارد و یا در صورت فعالیت و حضور، نقش آنها بسیار غیر محسوس و کم تأثیر است. سومین انتقاد مهم، درباره صداقت آمریکایی هاست. در این زمینه، این پرسش مطرح است که چگونه سیاست گذاران آمریکایی می خواهند در مورد سقوط دولت دکتر محمد مصدق، مسئله ناصر و بسیاری از مسائلی که در منطقه انجام داده اند، پاسخ دهند.^{۷۵} انتقاد اساسی دیگر مربوط به تحولات عراق است. کشتارها و ناامنی به وجود آمده در عراق به وضوح این امر را آشکار کرده است که دموکراسی در پناه «گلوله و لوله تفنگ»^(۱) و از طریق اشغالگری که مدل نومحافظه کاران ملهم از امپراتوری انگلیس در قرن نوزدهم است، دیگر کارایی خود را از دست داده است. انتقاد مهم دیگر، در خصوص منازعات فلسطینیان و اسرائیل است. تا زمانی که پاره های تن ملت های مسلمان در زیر چکمه های اشغالگران است، نیروهای دموکراتیک توان نفس کشیدن و تفکر معطوف به سازوکارهای دموکراتیک را نخواهند داشت. بی تردید بدون حل مناقشه اعراب و اسرائیل و در نظر داشتن حقوق بحق

تمام ساکنان و شهروندان فلسطینی، روند دموکراسی سازی ممکن نخواهد بود. حمایت مطلق و کورکورانه آمریکا از اسرائیل موجب خشم و نفرت هر چه بیشتر اعراب از این کشور شده است. در واقع، این امر موجب انتقام گرفتن از آمریکا به واسطه کشتار فلسطینیان شده است. سرانجام آنکه یکی دیگر از انتقادهای مطرح شده درباره استانداردهای دوگانه آمریکاست. از یک سو، آمریکایی ها خود را مدافع پیشبرد دموکراسی معرفی می کنند و از سوی دیگر، آنها پیروزی حماس در انتخابات را نمی پذیرند و آنان را تحریم می کنند.

نتیجه گیری

بر اساس تعریف جانانان وایت، کارشناس معروف تروریسم، تروریسم عبارت است از: «اعمال خشونت نامشروع یا تهدید به آن با هدف ترساندن». موضوع اساسی در تروریسم، «اعمال خشونت آشکار» است که با شیوه های غیرقانونی صورت می گیرد. شایان ذکر است که مبنای این پژوهش «تروریسم غیردولتی» است؛ یعنی اعمال خشونت نامشروع از سوی افراد و گروه های غیردولتی. گروه های افراطی اسلامی و غیراسلامی در منطقه خلیج فارس نظیر القاعده همواره از خشونت نامشروع - طبق نه کنوانسیون چندجانبه بین المللی و دوپروتکل ذی ربط - به منظور نیل به اهداف خود استفاده می کنند. بر این مبنای تعریف جانانان وایت از پدیده تروریسم را به حادثه ۱۱ سپتامبر و به طور کلی، به اقدامات تروریستی القاعده - به عنوان مظهر کاربرد خشونت نامشروع علیه غیرنظامیان - می توان تعمیم داد. از جمله می توان به این موارد اشاره نمود: بمب گذاری مارس ۲۰۰۴ در ایستگاه راه آهن مادرید که به ۱۱ سپتامبر اروپا مشهور شد. در این حمله تقریباً ۲۰۰ نفر کشته و بیش از ۱۸۰۰ نفر زخمی شدند؛ بمب گذاری می ۲۰۰۳ در سه محوطه مسکونی در ریاض عربستان سعودی، بمب گذاریهای متعدد در پاکستان در بهار ۲۰۰۲ و غیره. البته، به سایر گروه های اسلامی و غیراسلامی افراطی در منطقه نیز می توان اشاره نمود؛ از قبیل: جماعت التوحید و الجهاد (شاخه القاعده در عراق)، ارتش اسلامی عدن - بیان (در یمن)، جبهه اسلامی برای آزاد سازی بحرین و غیره. اما شناخت اسامی گروه های افراطی مهم نیست، بلکه ریشه یابی پدیداری این گروه ها

حائز اهمیت است. ظهور تروریسم و فعالیتهای افراطی در منطقه خلیج فارس، برآیند عوامل داخلی و خارجی است. در خصوص عامل خارجی به نقش سیاستهای ایالات متحده در تشدید فعالیتهای بنیادگرایانه ضد آمریکایی می توان اشاره نمود. سیاست ثبات جویی آمریکا در دوران جنگ سرد - ناشی از سیاست سد نفوذ - منجر به حمایت بلامنازع این کشور از تمامی رژیمهایی شد که در بستر مبارزه با کمونیسم، به سیاستهای سرکوب گرایانه متوسل می شدند و تمامی حرکتهای اصلاح طلبانه داخلی را که به شکل طبیعی برآمده از خود جوامع عربی بود، سرکوب می کردند. بدین جهت، امروزه شاهد رشد نیروهای بومی خواهان اصلاحات با تکیه بر «ارزشهای سنتی» هستیم که این نیروها آمریکاستیز و مخالف با ارزشهای غربی هستند. ماهیت استبدادی نظامهای سیاسی در کشورهای عربی و اندیشه های بنیادگرایانه از جمله عوامل داخلی زمینه ساز شکل گیری و گسترش فعالیتهای افراطی هستند. از یک سو، فقدان آزادی سیاسی در جوامع سیاسی امکان ترویج افکار مدرن را سد کرده است که این امر خود حضور اندیشه های افراطی را تقویت کرده است. از سوی دیگر، وجود نظامهای اقتدارگرای عربی موجب استفاده از ترور (خشونت) به عنوان یک راه حل در جهت تحقق مشروع خواسته های افراد شده است. همچنین به دیدگاههای افراطی اسلامی - متمایز از اندیشه های اصلاح طلبانه دینی به رهبری سید جمال - می توان اشاره نمود که آن موجب مشروعیت کاربرد خشونت از سوی برخی گروههای افراطی اسلامی نظیر القاعده و سازمانهای وابسته به آن شده است. از این رو، پس از حوادث یازده سپتامبر نومحافظه کاران آمریکا این گونه استدلال کردند که از طریق ترویج دموکراسی غربی و به دنبال آن حاکمیت نسبی گرایی ارزشی (به عنوان یکی از ویژگیهای دموکراسی لیبرال)، نشر افکار مدرن و ایجاد رفاه می توان ریشه های تروریسم را خشکاند و ماهیت «مطلق گرایانه» اندیشه های بنیادگرایانه را تضعیف نمود. بر این اساس، تروریسم یکی از علل گرایش سیاست خارجی آمریکا به دموکراسی سازی در منطقه خلیج فارس پس از ۱۱ سپتامبر است. در این ارتباط، به تأثیر فشارهای خارجی و سیاست نوین آمریکا به منظور مقابله با تروریسم بر تسریع تغییرات تدریجی دموکراتیک در عربستان سعودی و کویت - به عنوان نمونه های موردی - پس از ۱۱ سپتامبر اشاره گردید.

شایان ذکر است که انتقادهای بی شماری به دموکراسی سازی تحمیلی آمریکا مطرح شده است. از نظر نگارنده، دموکراتیزاسیون روندی دفاعی و اجباری نیست، بلکه این امر نیازمند بسترهای فرهنگی لازم است. در نتیجه، نخست می بایست فرهنگ و خرد دموکراتیک که پیش شرط آن وجود آزادی در عرصه های مختلف حیات است، در میان مردمان یک جامعه نضج گیرد و سپس انتظار یک نظام سیاسی دموکراتیک برآمده از آن را داشت. بر این اساس، برژینسکی در کتاب خود تحت عنوان انتخاب سلطه جهانی یا رهبری جهانی در سال ۲۰۰۴ می گوید: «دموکراسی و طرح خاورمیانه بزرگ بایستی با کمک کشورهای عربی طراحی شود، نه آنکه به آنها عرضه گردد. دموکراسی سازی در منطقه باید مبتنی بر شأن و احترام سیاسی کشورهای منطقه باشد. مثلاً مصری ها و سعودی ها در صورتی که احساس کنند ارزشهای مذهبی و فرهنگی آنها لحاظ نشده است، دموکراسی را نمی پذیرند.»



پاورقیها:

1. Bruce Hoffman, *Inside Terrorism*, New York: Columbia University Press, 1988, pp. 1-2.
2. A. J. Jongman and Alex P. Schmid, *Political Terrorism: A New Guide to Literature*, 2nd Edition, Amsterdam: Transaction Publishers, 2005, p. 6.
۳. دیدخت صادقی حقیقی، «نهضت‌های رهایی بخش ملی و تروریسم بین الملل از دید حقوق بین الملل»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال نوزدهم، شماره های ۱-۲، مهر - آبان ۱۳۸۳.
۴. پترس عالی، «سازمان ملل متحد و اقدامات جامع حقوقی برای مبارزه با تروریسم بین المللی»، ترجمه سید قاسم زمانی، در: جیمز دردریان و دیگران، پیشین، ص ص ۲۴۵-۲۴۶.
5. Kayhan Barzegar, "The Middle East and the New Terrorism," *ISY Journal on Science and World Affairs*, Vol. 1, 2005, p. 115.
6. Ibid., pp. 114-115.
۷. نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه و ویراسته مجتبی امیری وحید، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۷۶، ص ۵۶.
8. Kayhan Barzegar, op. cit., pp. 116-117.
9. *Roots of the New Terrorism*, http://www.dailystar.com.lb/article.asp?edition_id=10&categ_id=5&article_id=12716, Accessed 6/26/2006, p. 3.
۱۰. لوسین پای و دیگران، بحرانها و توالی ها در توسعه سیاسی، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، ص ۲۸۰.
۱۱. والتر رایش، ریشه های تروریسم، ترجمه حسین محمدی، تهران: انتشارات دانشکده فرماندهی و ستاد عالی جنگ، ۱۳۸۱، ص ۱۵۸.
۱۲. مهران کامروا، «تحلیلی ساختاری از دولت‌های غیر دموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه»، در: دموکراسی و جامعه مدنی در خاورمیانه، گردآورنده و مترجم: محمدتقی دلفروز، تهران: انتشارات روزنامه سلام، ۱۳۸۰، ص ص ۸۴-۸۵.
۱۳. همان، ص ص ۱۰۱-۱۰۰.
۱۴. همان، ص ۱۰۱.
۱۵. رسول الفضلی، «اصلاحات اقتصادی و چالش مشروعیت سیاسی در رژیم های عرب»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، ص ص ۹۷-۹۶.
۱۶. همان، ص ص ۹۸-۱۰۰.
۱۷. مهیوب غالب احمد، «عرب و جهانی شدن: مشکلات کنونی، چالشهای آینده»، ترجمه سید محمود موسوی بجزوردی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال هفتم، شماره ۲، پاییز ۱۳۷۹، ص ص ۲۰۸-۲۰۷.
۱۸. حمید احمدی، «جنبشهای اسلامی و خشونت در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴، ص ص ۳۲-۳۱.

۱۹. احمد موثقی، جنبشهای اسلامی معاصر، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۰، ص ۱۱۰ و ص ۱۰۹-۱۰۸.
۲۰. احمد گل محمدی، جهانی شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۷.
21. David Zeidan, "The Islamic Fundamentalist View of Life as a Perennial Battle," *Meria Journal*, Vol. 5, No. 4, December 2001, p. 3 and p. 32.
22. Ibid., pp. 32-33.
23. Ibid., p. 9 and p. 21.
24. Ibid., p. 23.
25. Yoram Schweitzer and Sari Goldstein Ferber, "Al-Qaeda and the Internationalization of Suicide Terrorism," <http://www.tau.ac.il/jcss/memoranda/memo78.pdf>, November 2005, p. 15, accessed 6/26/2006.
26. Ibid., p. 16.
27. Michael F. Beech, "Observing Al-Qaeda through the Lens of Complexity Theory," <http://www.carlisle.army.mil/usacsl/publications/S04-01.pdf>, July 2004, pp. 6-12, accessed 6/28/2006.
28. Yoram Schweitzer and Sari Goldstein Ferber, op. cit., pp. 15-16.
29. Ibid., p. 16.
30. Ibid.
31. "A Statement from Qaidat Al-Jihad Regarding the Mandates of the Heroes and the Legality of the Operations in New York and Washington in the Name of Allah," <http://www.mepe.org/journalvol10/0306/alqeda.asp>, accessed 6/24/2006.
32. Quintan Wiktorowicz and John Kaltner, "Killing in the Name of Islam: Al-Qaeda's Justification for September 11," *Middle East Policy*, Vol. X, No. 2, Summer 2003, p. 86.
33. Ibid.
34. Christopher M. Blanchard, "Al-Qaeda: Statements and Evolving Ideology," <http://www.fas.org/sgp/crs/terror/RL32759.pdf>, January 26, 2006, pp. 2-6, accessed 6/29/2006.
35. "Al-Qaeda: Afghanistan, Islamists," <http://www.cfrterrorism.org/groups/alquada.html>, July 2005, pp. 4-5, accessed 6/24/2006.
36. Dan Darling, "Recent [Persian] Gulf Terrorism in Perspective, Part 1: Kuwait," <http://www.windsofchange.net/archives/006266.php>, February 6, 2005, p.4, accessed 6/21/2006.
37. Dan Darling, op. cit., pp. 1-7.
38. N. Janardhan, op. cit., p. 1 and p.3.

39. "Religious Terrorists," http://www.en.wikipedia.org/wiki/list_of_terrorist_organisations, 6/25/2006, p. 3; "Complete List of Terrorist and Insurgency Groups Worldwide," http://www.freelebanon.org/articles/a_167.htm, accessed 6/25/2006, p. 5.

40. "Complete List of Terrorist and Insurgency Groups Worldwide," Ibid., p. 9; "Religious Terrorists," Ibid., pp. 3-4.

41. "Religious Terrorists," Ibid., p. 2; "Complete List of Terrorist and Insurgency Groups Worldwide," Ibid., p. 13.

42. "Religious Terrorists," Ibid., p. 3.

۴۲. سعید میرترابی، «آمریکا و راهبرد ترویج دموکراسی در خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴، صص ۹۱-۹۰.

44. Jennifer L. Windsor, "Promoting Democratization Can Combat Terrorism," *The Washington Quarterly*, Summer 2003, pp. 43-46.

45. Richard N. Haass, "Toward Greater Democracy in the Muslim World," *The Washington Quarterly*, Summer 2003, p. 138.

۴۶. حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی؛ مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی، تهران: مؤسسه نگاه معاصر، ۱۳۸۲، ص ۱۶۱.

۴۷. سعید میرترابی، پیشین، ص ۹۲.

48. "The National Security Strategy March 2006," <http://www.whitehouse.gov/nsc/nss/2006/intro.html>.

49. Condoleezza Rice, "Why Promoting Freedom Is the Only Realistic Path to Security?" *Washington Post*, December 11 2005, quoted in: <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2005/12/09/AR2005120901711.html>, 6/10/2006, pp. 1-2.

50. Ibid., pp. 3-4.

۵۱. «عربستان سعودی اظهارات وزیر خارجه آمریکا را رد کرد»، سه شنبه ۲۱ ژوئن ۲۰۰۵ در: http://www.bbc.co.uk/persian/news/story/2005/06/050621_si-rice-saudi.shtml.

۵۲. حسن حسینی، طرح خاورمیانه بزرگ تو (القاعده و فاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۱۲۰-۱۱۹.

۵۳. همان، ص ۲۹.

۵۴. همان، ص ۲۵.

۵۵. جهت مطالعه بیشتر نگرید به: فرید ذکریا، آینده آزادی (اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی)، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۴، صص ۱۴۳-۱۴۰ و صص ۱۸۴-۱۷۸.

۵۶. جهت آگاهی بیشتر در خصوص واکنش کشورهای عربی و اروپایی در قبال طرح خاورمیانه بزرگ تر بنگرید به: سید حسین مجازی، «اهداف و نتایج طرح آمریکایی خاورمیانه بزرگ»، گزیده تحولات جهان، شماره ۲۴، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲، ص ص ۱۲-۳۰.
57. "G-8 Plan of Support for Reform," <http://www.whitehouse.gov/news/releases/2004/06/20040609-29.html>, June 9 2004, pp. 8-10, accessed 6/20/2006.
۵۸. مهدی ذاکریان، «ایران، خاورمیانه و حقوق بشر آمریکایی»، فصلنامه مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، سال ششم، شماره های ۳-۴، تابستان و پاییز ۱۳۸۴، ص ص ۱۷-۱۸.
۵۹. همان، ص ۱۳ و ص ۲۰.
۶۰. میرقاسم مؤمنی، «نقش آمریکا در گسترش اصلاحات در جهان عرب»، در: کتاب خاورمیانه (۵): ویژه اصلاحات در خاورمیانه، گردآوری و تدوین مجید یونسیان، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۵، ص ۸۴.
61. Bahrain, <http://www.state.gov/g/drl/rls/shrd/2005/63947.htm>, p. 4, Accessed 6/26/2006.
62. "Can Saudi Arabia Reform Itself?" *ICG Middle East Report*, N 28; Cairo/Brussels, 14 July 2004, quoted in: <http://merln.ndu.edu/archive/icg/cansaudiarabiareform.pdf#search=%22%20Can%20Saudi%20arabia%20reform%20itself%3F%22>, p. 8, accessed 6/28/2006.
۶۳. «برآورد استراتژیک عربستان سعودی، (سرزمینی - سیاسی)»، گردآوری: نجف زراعت پیشه، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴، ص ۲۷۴ و ص ص ۲۱۳-۲۱۴.
64. Political Reform in Saudi Arabia: Examining the Kingdom's Political Future, Symposium on Public Policy, The New Republic, October 2, 2003, quoted in: <http://www.tnr.com/panel/sauditranscript.pdf>, Accessed 6/26/2006, p. 3.
65. Philip Zelikow, "Saudi Arabia, the United States and Political Reform in the Arab World," Remarks at Conference on U.S.-Saudi Relations. May 24, 2005, <http://www.state.gov/s/c/rls/rm/46720.htm>, p. 1, accessed 6/24/2006.
66. "Can Saudi Arabia Reform Itself?" op. cit., p. 8.
۶۷. مجید یونسیان، «گفت و گوهای ملی، طرحی برای اصلاحات در عربستان»، گزیده تحولات جهان، شماره ۲۲، دی ۱۳۸۲، ص ۲۰۷.
۶۸. همان، ص ص ۲۰۸-۲۰۷.
69. "Political and Economic Reform in the Kingdom of Saudi Arabia," September 2004, <http://www.saudiembassy.net/ReportLink/Reform.09.20.04.pdf>, accessed 6/28/2006, p. 6.
70. Ibid., p. 2 & pp. 5-6.

۷۱. زهرا سادات کاظمی، «اصلاحات در کویت»، در: کتاب خاورمیانه (۵)، ویژه اصلاحات در خاورمیانه، پیشین، صص ۲۴۳-۲۴۴.

۷۲. همان.

۷۳. مجید یونسیان، «کویت: انتخابات پارلمانی و اصلاحات»، گزیده تحولات جهان، شماره ۲۷، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۱۲۷-۱۲۶.

۷۴. همان.

۷۵. در خصوص چرایی عدم اعتقاد مسلمانان به اهداف آمریکا در رابطه با دموکراسی‌سازی در منطقه خاورمیانه بنگرید به:

Muqtedar Khan, "Prospects for Muslim Democracy: the Role of U.S. Policy," *Middle East Policy*, Vol. X, No. 3, Fall 2003, pp. 82-83.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی